

خیلواکی



استقلال

www.esteqaal.net

چهارشنبه ۲۳ سپتمبر ۲۰۲۶

ارسالی: داکتر فریده نوری

دلم هوای تو دارد در این هوای خزان



**دنیا مثل پائیز است، هم زیبا و هم غم انگیز، زیبایی اش به خاطر توست و غم انگیزی اش
به خاطر دوری از تو**



برگ از پی برگ بر زمین ریخته است
ای باد چه در گوش طبیعت گفتی؟

salamwatanam@gmail.com

دلم خون شد از این افسرده پائیز	از این افسرده پائیز غم انگیز
غروبی سخت محنت بار دارد	همه درد است و با دل کار دارد
شرنگ افزای رنج زندگانی ست	غم او چون غم من جاودانی ست
افق در موج اشک و خون نشسته	شرابش ریخته جامش شکسته
گل و گلزار را چین بر جبین است	نگاه گل نگاه واپسین است
پرستو های وحشی بال در بال	امید مبهمی را کرده دنبال

نه در خورشید، نور زندگانی

نه در مهتاب شور شادمانی

درختان در پناه هم خزیده	ز روی بامها گردن کشیده
خورد گل سیلی از باد غضبناک	به هر سیلی گلی افتاده بر خاک
چمن را لرزه ها در تار و پود است	رخ مریم ز سیلی ها کبود است
گلستان خرمی از یاد برده	به هر جا برگ گل را باد برده
نشان مرگ در گرد و غبار است	حدیث غم نوای آبخار است

چو بینم کودکان بینوا را

که می بندند راه اغنیا را

مگر یابند با صد ناله نانی	در این سرمای جان فرسا مکانی
سری بالا کنم از سینه کوه	دلم کوه غم و دریای اندوه
آهم می شگافد آسمان را	مگر جوید نشان بی نشان را
به دامانش درآویزد به زاری	بنالد زینهمه بی برگ و باری
حدیث تلخ اینان باز گوید	کلید این معما باز جوید
چه گویم بغض می گیرد گلویم	اگر با او نگویم، با که بگویم
فرود آید نگاه از نیمه راه	که دست وصل کوتاهست کوتاه
نهیب تند بادی وحشت انگیز	رسد همراه بارانی بلاخیز

بسختی می خروشم، های باران
چه می خواهی ز ما بی برگ و باران
برهنه بی پناهان را نظر کن
در این وادی قدم آهسته تر کن
شد این ویرانه ویرانتر چه حاصل
پریشان شد پریشان تر چه حاصل
تو که جان می دهی بر دانه در خاک
غبار از چهره گل می کنی پاک

غم دل های ما را شست و شو کن

برای ما سعادت آرزو کن

